



موج جدید تاریخ‌نگاری رسمی در ایران

خاطرات شعبان جعفری، روایتی صهیونیستی از تاریخ معاصر ایران

تاریخ‌نگاری رسمی، موجی از تاریخ‌نگاری است که در دوران حاکمیت نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران به وجود آمد و شیوه‌ای را در تاریخ‌نگاری رواج داد که در این شیوه تاریخ معاصر دو طرف بیشتر ندارد.

یک طرف تجددگراها و طرف دیگر واپس گراها، یک طرف مشروطه خواهان و طرف دیگر مستبدین. یک طرف خواهان آزادی، قانون، حاکمیت مردم، پیشرفت و توسعه و غیره است و طرف دیگر ضد آزادی، ضد قانون، ضد مردم، طرفدار عقب ماندگی، طرفدار استبداد، ضد اصلاحات، مرتجع، خرافاتی و غیره است.

در تاریخ‌نگاری رسمی عصر مشروطیت (تا سقوط رژیم پهلوی) که تحت تأثیر تاریخ‌نگاری شرق شناسانه‌ی غربی‌های است، تاریخ جدید تاریخ جدال سنت با تجدد، علم با دین و ایمان با عقل است. در روایت‌های تاریخ‌نگاری رسمی، جایی برای جریان‌های دیگر نیست. اگر کسی نقاد تجدد باشد به طور طبیعی در جریان مخالفان تجدد قرار خواهد گرفت و اگر ملتی به استقلال، آزادی و زندگی در سایه‌ی باورها، ارزش‌ها

و فرهنگ خودش تمایل داشته باشد، ملتی عقب مانده و ضد پیشرفت معرفی خواهد شد.

روایت تاریخ نگاری رسمی به عنوان مشهورات شبه تاریخی و روایت‌های غیر قابل تردید در طول نظام مشروطه‌ی سلطنتی بر مدارس، مراکز آموزشی و تحقیقاتی و بسیاری از مجامع علمی و پژوهشی حاکمیت داشته و در رأس بخش قابل توجهی از این تاریخ نگاری، جریان‌های فراماسونری، صهیونیستی، سکولارها، الیگارش‌ی وابسته به خاندان سلطنتی، کارگزاران حکومتی و فرزندان آنها حضوری مستمر و تعیین کننده داشته‌اند.

فصلنامه‌ی ۱۵ خرداد به عنوان یک رسالت تاریخی، از اولین شماره تلاش کرد موج‌های متفاوت این تاریخ نگاری را در گذشته و حال به جامعه‌ی علمی ایران و علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم معرفی نماید.

در شماره‌ی گذشته، مقاله‌ی انقلاب مشروطه، تاریخ نگاری رسمی و مشهورات شبه تاریخی^۱ به قلم آقای دکتر حجت سلیماندرابی در نقد کتاب انقلاب مشروطیت از سری انتشارات ایرانیکا تقدیم خوانندگان شد. در این شماره، نشست عده‌ای از محققین تاریخ معاصر ایران در نقد کتاب خاطرات شعبان جعفری که روایت دیگری از موج جدید تاریخ نگاری رسمی است، تقدیم می‌شود. از خوانندگان فهیم و علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم انتظار داریم، ضمن نقد این روش و معرفی کتاب‌هایی که تمایل به ارزیابی و نقد آنها وجود دارد ما را در این رسالت مهم یاری فرمایند.

زحمت مقدمه و تنظیم مطالب این گزارشات با محقق محترم جناب آقای یعقوب توکلی است.

فصلنامه‌ی ۱۵ خرداد

پنج سال اخیر، سال‌های انتشار کتاب‌های تاریخی پر سروصدا، همراه با شمارگان گسترده بود که البته هر کدام در نوع خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. تعدادی از این کتاب‌ها به چاپ‌های هفتم و هشتم در طول یک سال رسیدند. هر چند که البته باید کمی با تأمل با این ادعا برخورد کرد. چرا که شیوه‌ی بعضی از ناشران محترم برای تبلیغ کتاب آن است که اعلام می‌کنند کتاب با تیراژ پنج یا ده هزار نسخه منتشر شده است ولی عملاً با هزاروپانصد یا دو هزار نسخه کار را به پایان می‌رسانند و بعد چاپ بعدی و بعدی... معذک تعدادی از این کتاب‌ها صرف‌نظر از تعداد شمارگان واقعی و یا تبلیغی، در خور اهمیت بوده‌اند. چرا که هر کدام زاویه‌ای مهم از ابعاد تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی را روشن می‌کنند. مهم‌تر از آن، صف‌بندی‌های جدید تاریخ‌نگاری است که به طوری جدی باید به آن توجه کرد. البته این صف‌بندی‌ها تا حدودی صف‌بندی‌های سیاسی بوده که بخشی از آن تعارض نگرشی را نیز نشان می‌دهد و طبیعی است که به لحاظ دیدگاه‌ها و نگرش در تاریخ سیاسی معاصر نیز، تفاوت جدی وجود داشته باشد. یکی از این آثار کتاب خاطرات شعبان جعفری، شعبون بی‌مخ^۲ است. این اثر در سال ۱۳۸۱ توسط چند ناشر (نشر آبی، نشر ثالث و...) منتشر شده است. اهمیت کتاب خاطرات شعبان جعفری به چند چیز برمی‌گردد:

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره‌ی سوم، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۴۸.

۲. خاطرات شعبان جعفری، به کوشش هما سرشار، نشر آبی، تهران، ۱۳۸۱.

۱- نقش شعبان جعفری در برهه‌ای از تاریخ معاصر ایران

شعبان جعفری به عنوان یکی از فدائیان و در زمره‌ی جان‌نثاران شاه سابق عمل می‌کرده و در واقع یکی از پشتوانه‌های اصلی رژیم پهلوی در ایران محسوب می‌شد. چرا که برای مبارزه‌ی با مخالفان رژیم، او و یارانش مورد استفاده‌ی گسترده قرار می‌گرفتند. خاصه آن که در زمره‌ی کسانی است که کودتای ۲۸ مرداد و حضور و نفوذ و سلطه‌ی ایالات متحده را در ایران برقرار کردند. امری که نه از ارتشیان وفادار به شاه برآمد و نه از انگلیس‌ها و نه از امریکایی‌ها.

به واقع وظایفی که مهدی میراشرفی، شعبان جعفری، پری آرژدان قزی، ملکه اعتضادی، ناصرخان جگرکی و سایر چاقوکشان و آدمکشان و فواحش برعهده گرفتند، اتفاق کوچکی نبود که بتوان به سادگی از آن گذشت. شاهد مثال آن که، یکی از نمایندگان آذری زبان مجلس سنا است که از تبختر و ادعای تاجبخشی سرلشکر زاهدی به تنگ آمده، گفته بود «آقای زاهدی اگر در روز ۲۸ مرداد یک قوریه (گربه) را هم بالای تانک می‌گذاشتند به نخست‌وزیری می‌رفت.»

در طول سال‌های بعد شعبان جعفری و عواملش همیشه به صورت ابزار مقابله برای مخالفان و تجمعات ضداستبدادی عمل می‌کردند و با مردم و گروه‌های مختلف برخورد می‌نمودند. بی‌سبب نبود که گروه‌های سیاسی وی را به عنوان یکی از اهداف اجرای اعدام انقلابی قرار داده بودند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز یکی از اهداف تحت تعقیب دادگاه‌های انقلاب بود. حمله به بعضی از وزرای دکتر مصدق، کتک زدن کریم پورشریازی، حمله به تجمعات مردمی و استفاده از قدرت و ایجاد جو رعب و وحشت و تسویه حساب با اشخاصی که به نوعی با پهلوی‌ها مسأله داشتند، از جمله اقدامات او بوده است. تاریخ زندگی شعبان جعفری، تاریخ یکی از لایه‌های درونی رژیم پهلوی است که زاویه‌های مختلفی از حیات سیاسی ۲۵ سال اخیر پهلوی دوم را روشن می‌کند.

هما سرشار که از فعالان آژانس یهود در ایران عصر پهلوی بود. پس از سال‌ها فعالیت مطبوعاتی در امریکا به فکر گردآوری و انتشار خاطرات شعبان جعفری افتاده است. سرشار که از یهودیان شیراز است، از طریق مدرسه‌ی میسیون‌های مسیحی در تهران وارد مدارس یهودیان شد و از سال ۱۳۳۳ با توصیه‌ی آژانس یهود به روزنامه‌ی کیهان رفت. او به عنوان نویسنده در آن روزنامه مشغول به کار شد و سپس به همراه هما احسان به مجله‌ی اطلاعات

بانوان رفتند و در ادامه یک دوره‌ی آموزشی را در اسرائیل گذراند و به دنبال آن به تلویزیون رفت و به همراهی هما احسان برنامه‌ی چهار دیواری را اجرا کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هما سرشار از تلویزیون جمهوری اسلامی تصفیه شد و به آمریکا رفت و در سازمان‌دهی فدراسیون یهودیان، همراه با تأسیس بنیاد پژوهش‌های تاریخی با فعالیت در انجمن تاریخ شفاهی یهودیان به تلاش در جهت تدوین انگاره‌های خود در تاریخ معاصر ایران پرداخت. کتاب خاطرات شعبان جعفری جزو اولین و در واقع پرتیراثرترین آثار منتشر شده‌ی تحت حمایت یهودیان دارای گرایش صهیونیستی در ایران است. به عبارتی، خاطرات شعبان جعفری یک روایت تاریخی از نوع یهودی آن است که می‌توان آن را سرآغاز تاریخ‌نگاری آژانس یهود در مورد تاریخ معاصر ایران بعد از انقلاب اسلامی دانست. البته مؤید این نکته روابط بسیار گسترده‌ی شعبان جعفری با صهیونیست‌ها و اسرائیل است که در جای جای کتاب به آن اشاره شده است.

۲- اهداف تدوین کتاب خاطرات شعبان جعفری

پدیده‌ی لمپنیسم از دیرباز در ایران وجود داشته است و لمپن‌ها و اراذل و اوباش به رغم ایفای نقش‌های محلی، جایگاهی در سرنوشت سیاسی کشور نداشتند. لکن آنها در عصر پهلوی اول و دوم مورد توجه قرار گرفتند. بیشترین توجه به این قشر از ناحیه‌ی دولت انگلستان صورت گرفت.

استفاده از عناصر فاقد ادراک و شعور اجتماعی که فقط دستی بر قمه و چاقو و چماق دارند در جریان کودتای ۱۲۹۹ و بعد از آن، از مسلمات تاریخ معاصر ایران است. چه رضاخان و چه افسران رده‌ی بعدی عموماً از اراذل و گردن کلفت‌های محلات مختلف تهران بودند. در دوره‌ی بعد که حکومت پهلوی دوم متزلزل شد و دولت ملی دکتر مصدق باعث تضعیف نقش انگلستان و دربار پهلوی در ایران شد، انگلیس‌ها امکانات استفاده از این جریان را به امریکایی‌ها منتقل کردند. هم امریکایی‌ها و هم انگلیس‌ها از این گروه نهایت استفاده را کرده و کودتای ۲۸ مرداد را سازمان دادند. از این تاریخ استفاده از لمپنیسم و ترویج آن یکی از سیاست‌های عمده‌ی رژیم شاه و غرب در ایران بود. سوابق ناهنجار این عناصر سبب شد تا با وقوع انقلاب اسلامی این عناصر به گوشه‌ای رانده شوند.

انتشار کتاب خاطرات شعبان جعفری، چراغ سبز و هشدارهای مجددی است به این مسأله که آمریکا و اسرائیل و ضدانقلابیون به دنبال بازگشایی دوباره‌ی این جبهه علیه انقلاب اسلامی و

مردم ایران می‌باشند. زیرا می‌دانند که انقلاب اسلامی در ایران با حمله‌ی نظامی و کودتای نظامیان از پای در نخواهد آمد و برای از پای در آمدن، نیاز به فداکارانی دارد که ندانند برای چه کسی کار می‌کنند و چرا علیه یک حاکمیت وارد فعالیت شده‌اند؟ احیای مجدد چهره‌ی شعبان جعفری و پدیده‌ی لمپنیسم آن هم به صورت یک فرد مذهبی، پیامی است به همه عناصر مشابه تا زیر یک چتر گرد هم آیند و روزی مورد استفاده قرار گیرند.

امریکا می‌داند که روشنفکران، سیاسیون و تحصیلکرده‌ی مخالف انقلاب اسلامی، در مقابله با جمهوری اسلامی اهل خطرپذیری نیستند. مضافاً به اینکه جایگاهی در جامعه ندارند. اما اراذل و اوباش ممکن است به دلیل چهره‌ی عوام‌فریبانه‌ای که می‌گیرند و به زبان فرهنگ عامیانه حرف می‌زنند، مورد سوء استفاده قرار بگیرند. علی‌امینی در خاطرات خودش که در کیهان لندن به چاپ رسیده در این زمینه می‌گوید:

بعد از کودتای ۲۸، مرداد زاهدی مرا به باشگاه افسران فراخواند... هنگامی که به باشگاه رسیدم مهدی میراشرفی به حضور من در باشگاه اعتراض کرد که چرا آمده‌ام. به او گفتم: آقای میر اشرفی شما را برای چاقوکشی می‌خواهند و مرا برای وزارت^۱



۱. خاطرات علی‌امینی، به کوشش یعقوب توکلی.

خوش‌باوری است اگر بپنداریم که در ورای تدوین این اثر، تلاش برای احیای سازمان‌ها و تشکلهای ارادل و اوباش وجود نداشته باشد. خاصه آن که از بدنام‌ترین آنها یعنی شعبان جعفری چهره‌ی یک انسان ظاهراً متدین و عاشق مولا و ارادتمند به اهل بیت (ع) را ترسیم نماید. قطعاً همان برخوردی که شعبان جعفری در خصوص حضور پری آژدان قزی در دادگاه خود در زمان دکتر مصدق داشته است (که به حضور وی به خاطر بدنامی بیش از حد او اعتراض کرد و حضور پری آژدان قزی را سبب بدنامی خود و هموعان خود می‌دانست)، به همین صورت مسلمان و مذهبی نشان دادن و علی‌علی‌گویی شعبان با تأکیدات بسیار آن هم توسط نویسندهای یهودی و صهیونیست که به خوبی بر زوایای کار آشنایی دارد، قطعاً هوشمندانه و آگاهانه است. در موارد بسیاری جعفری نیز از اظهار بیش از حد گرایش به مذهب امتناع می‌ورزد اما سرشار اصرار دارد که او حتماً عضو فدائیان اسلام و فردی مذهبی بوده است. گرچه جعفری با سادگی خاص خود آن را انکار می‌کند.

اصرار سرشار در القای نوع روابط به خصوص بهره‌برداری آیت‌الله کاشانی از شعبان جعفری روابط خاص شعبان جعفری با دکتر مصدق و انتساب به دکتر فاطمی، دکتر صدیقی، مهندس بازرگان و دکتر عبدالله معظمی نیز محل تأمل بسیار است.

۳- تعداد انتشار

از نکات جالب توجه انتشار خاطرات شعبون بی‌مخ انتشار همزمان آن توسط هفت ناشر است. صرف‌نظر از اهداف ناشران محترم که ممکن است با انگیزه‌های اقتصادی باشد و البته بعضی نیز به قیمت پاره‌ای اسناد در گویا کردن حوادث و مسائل فعالانه برخورد کرده‌اند، ولی سؤال اینجاست به چه دلیل وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی به طور همزمان برای چنین اثری دست به سخاوت گسترده‌ای می‌زند؟

خاطرات شعبان جعفری به لحاظ محتوا فاقد هر گونه ارزش تاریخی در خور توجه است و اگر گردآوری بریده‌ی روزنامه‌ها نبود شاید این کتاب چندان قابل خواندن نبود. ولی باز این سؤال مطرح است که دستگاه نظارت وزارت ارشاد در حوزه‌ی کتاب چقدر بی‌در و پیکر است و بی‌نظم (و یا بسیار حساب شده و هوشمند عمل می‌کند) که دیدگاه‌های القایی هما سرشار را با چنین استقبال گسترده‌ای به بازار نشر می‌سپارد.

با عنایت به موارد مذکور، خلاصه‌ای از نشست نقد اثر مورد نظر را با اندکی بازسازی برای آشنایی خوانندگان با موج جدید تاریخ نگاری رسمی در ایران تقدیم می‌کنیم. این نشست در

مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۴ در سالن الغدير دانشكده‌ی مدیریت دانشگاه تهران با حضور اساتید صاحب نظر آقایان: موسی حقانی، مدیر پژوهش مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و سردبیر فصلنامه‌ی تاریخ معاصر ایران، علی اکبر رنجبر کرمانی، سید مصطفی تقوی و یعقوب توکلی از محققین و تاریخ پژوهان ایران معاصر برگزار گردید.

نشست نقد

شعبان جعفری و خاطراتش

آنچه که به محضر خوانندگان محترم تقدیم می‌شود، گزیده‌ای از جلسه‌ی مورخه‌ی ۱۳۸۱/۱۲/۴ است که در سالن الفدیر دانشکده‌ی مدیریت دانشگاه تهران با حضور استادان صاحب‌نظر آقایان موسی حقانی، علی اکبر رنجبر کرمانی، سید مصطفی تقوی و یعقوب توکلی برگزار گردید. امید می‌رود مورد توجه علاقه‌مندان گرامی قرار گیرد.

فصلنامه‌ی ۱۵ خرداد

توکلی: با پیروزی انقلاب اسلامی ما شاهد موج نوشتن آثاری درباره‌ی چگونگی و علل وقوع حوادث انقلاب و همچنین نقش شخصیت‌ها در مسائل، حوادث و احیاناً بحران‌ها و یا درگیری‌هایی که در سال‌های قبل از انقلاب به وقوع پیوست، بودیم. این آثار در قالب دیدگاه‌های مجموعه‌ی جناح و یا حزب خاص خودش را به نوعی تبلیغ می‌کرد و مهم‌تر از همه در بخش خاطرات شخصی، خاطره نویسی را به نوعی توجیه و تعظیم و تکریم می‌کرد. ما چند طیف و چند جریان عمده داریم که بعد از انقلاب اسلامی شروع به نوشتن تاریخ کردند.

اولین گروهی که در این مجموعه دست به تاریخ نگاری زدند، پهلوی‌ها بودند و در این میان اولین کتاب، کتاب **پاسخ به تاریخ** محمدرضا پهلوی بود که علی‌رغم بیماری و همه‌ی مشکلاتی که وی در دوره‌ی در به دری خویش در کشورهای مختلف داشت، کتاب را تنظیم کرد و حالا حداقل منسوب به اوست و بعد از آن نیز، آثار مختلفی در این باب نوشته شد. تاریخ نگاری پهلوی‌ها در واقع سه گونه است. گونه‌ی اول آن، تاریخ نگاری باستان گرایی، گونه‌ی دوم، تاریخ نگاری تمجیدی و گونه‌ی سوم، تاریخ نگاری توجیهی است.

تاریخ نگاری باستان گرایی در دوره‌ی رضا شاه و پس از او تا سال ۵۶ تداوم پیدا کرد که عمدتاً بر عظمت ایران باستان و تلاش برای پیوند دادن عصر پهلوی با ایران عصر کوروش تأکید داشت و در جریان این تاریخ نگاری، ما به طور جدی نقش و حضور مورخان یهودی و اعمال دیدگاه‌های یهودیان را شاهد هستیم. این تاریخ نگاری اراده‌ی معطوف به حذف تاریخ ایران در دوران اسلامی را با مخدوش نشان دادن این دوران دارد. مورخین و محققینی چون پیرنیا، پورداوود، عیسی صدیق، فریدون فضل‌ی و... از جمله‌ی این جریان هستند.

نوع دیگر تاریخ نگاری پهلوی‌ها، **تاریخ نگاری تمجیدی** است که در واقع بیشتر تمجید از شخصیت شاه و اعضای خانواده‌ی سلطنتی است. این کار عمدتاً با کمک پول وزارت دربار و

توسط نویسندگان داخلی و خارجی صورت می‌گرفت. در دوران پهلوی حجم وسیعی از این تاریخ نگاری را در متون درسی و بازار کتاب شاهد هستیم و نویسندگان و محققینی چون سعید نفیسی، پیرنیا، پوردادود، فریدون آدمیت، ذبیح الله صفا، اقبال آشتیانی و غیره را می‌توان در این رده نام برد.

گونه‌ی سوم تاریخ نگاری پهلوی‌ها، که بنده اسمش را **تاریخ نگاری توجیهی** گذاشتم، در واقع با همین کتاب محمدرضا پهلوی آغاز می‌شود که این نوع تاریخ نگاری توسط کسانی نوشته شده که به نوعی با رژیم پهلوی در ارتباط بوده و یا به آنها منسوب بودند و دارای سمت‌های مهمی چون وزیر و وکیل مجلس یا نخست وزیر بودند. این جریان برای توجیه جایگاه خودشان و ترسیم یک چهره‌ی مثبت و به نوعی تنزیه خودشان از آنچه که سبب وقوع انقلاب شد، دست به نگارش تاریخ زدند. شما اگر مجموعه‌ی آثاری را که در این باب منتشر شده ببینید، شاهد خواهید بود که همه‌ی اینها به نوعی سعی دارند که خودشان را منزه نشان بدهند. چه آنچه که درباره‌ی هویدا منتشر شد و چه آنچه در خاطرات شریف امامی و چه آنچه حالا به نام **دخترم فرح** منتشر شد و چه کتاب خاطرات شعبان جعفری که راجع به آن توضیح بیشتری خواهم داد، نیز از این دسته کتاب‌هاست.

سری دوم از کسانی که راجع به ایران مطلب نوشتند و خیلی هم به این کشور توجه داشتند، سران دولت امریکا بودند؛ چون در جریان انقلاب اسلامی پایگاه خود را در ایران از دست داده بودند. برای پاسخ به ملت خود، و در واقع توجیه کارها، دست به تاریخ‌نگاری زدند. **خاطرات کارتر**، کتاب **بحران از برژینسکی**، **بحران هامیلتون جردن**، **مأموریت در تهران** نوشته‌ی ژنرال رابرت هایزر، **مأموریت در ایران** اثر ویلیام سولیوان از این دسته از آثار هستند.

سری سوم از کسانی که در جریان بعد از انقلاب اسلامی دست به تاریخ نگاری زدند، جدانشدگان از رژیم پهلوی و کسانی که به نوعی همکار آنها بودند، می‌باشند. سپس از پهلوی‌ها جدا شدند و در بین اینها می‌شود به **خاطرات فردوست** و **خاطرات احمدعلی مسعود انصاری** اشاره کرد.

بعد از اینها ما یک طیف قابل توجهی از مورخان ژورنالیست دوره‌ی پهلوی را داریم که به نوعی برای ترسیم یک چهره‌ی مثبت و در واقع تلطیف رژیم پهلوی، دست به نگارش تاریخ زدند که عمدتاً نگاهی بازاری و تاجر مآبانه داشتند که در آثاری چون **پدر و پسر**، **درون ارتش شاه** و **سه زن دیده می‌شود**. حتی در کتاب‌هایی که در مورد اشرف و فوزیه و دیگران

منتشر شده، عمدتاً به مسائل شخصی خصوصاً بر مسائل اخلاقی اعضای سلطنت تأکید می‌کند که ما این مجموعه را به عنوان تاریخ نگاری مبتذل می‌شناسیم و به عبارت دیگر، به عنوان مبتذل نویسان تاریخ معاصر می‌دانیم.

سه گروه عمده‌ی دیگر نیز از تاریخ نگاران مخالف حکومت پهلوی را داریم که اینها هم هر کدام از نگاه خودشان تاریخ را نوشتند. مورخان اسلام گرا، مورخان ملی‌گرا و مورخان چپ گرا. این طبیعی است که آنهایی که در جریان انقلاب اسلامی فعال بودند خاطرات و دریافت‌های خودشان را با تأکید بر دیدگاه‌های اسلامی و بحث رهبری حضرت امام نوشتند و به طور طبیعی، بین دیدگاه‌های اینها با دیدگاه‌های ملی گراها که عمدتاً بر شخصیت دکتر مصدق تأکید دارند و سعی دارند حوادث را به نوعی با نهضت ملی شدن صنعت نفت مرتبط بدانند، تنافی جدی وجود دارد. ضمن اینکه تاریخ نگاری چپ گرایان هم بیشتر با نگاه چپ نوشته شد که البته در بین هر کدام از این گروه‌ها طیف‌های مختلف با نگاه‌های متعدد وجود دارد. ولی همه‌ی آنها در ذیل این عنوان‌های کلی قابل گنجایش هستند.

بعد از اینها ما مورخان خارج از ایران را داریم که به سه گروه عمده‌ی موافقان انقلاب اسلامی، مخالفان انقلاب اسلامی و بی‌طرفان که عمدتاً با نگاهی آکادمیک به حوادث نظر داشتند، تقسیم می‌شوند. نقد کتاب شعبان جعفری قطعه‌ی کوچکی است از مجموعه‌ی عظیم تاریخ نگاری ایران که بعد از انقلاب صورت گرفت و نکته‌ی دیگر اینکه، در زمینه‌ی خاطره نویسی، آثار بسیاری منتشر شد که مؤسسات داخلی ما نظیر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر، بنیاد تاریخ و ده‌ها مرکز دیگر در داخل هزاران کتاب را گردآوری کرده و یا به چاپ رسانده‌اند. در خارج نیز تنها مؤسسه‌ی تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، امروزه، بیش از ۳۶۰ جلد کتاب را در مسیر انتشار قرار داده است.

اما چرا خاطرات شعبان جعفری؟ خاطرات شعبان جعفری در بین این مجموعه‌ها، یک ویژگی به خصوص دارد. شخص شعبان جعفری، ویژگی خاصی در نگارش تاریخ ندارد، در واقع این تاریخ نگاری، تاریخ نگاری شعبان جعفری نیست. من اشاره‌ای کردم که ادبیات باستان گرایی در دوره‌ی پهلوی به طور جدی تحت تأثیر یهودیان و صهیونیست‌ها بود. حتی در برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که به پیشنهاد تدی کولگ وزیر مشاور دولت اسرائیل و شهردار اورشلیم، برگزار شد و عمده‌ی کارهای این جشن‌ها را خود اسرائیلی‌ها انجام دادند، جالب بود

که از تنها کشوری که دعوت رسمی نشد اسرائیل بود. به قول یکی از این مطبوعات اسرائیلی، که از قول یک شاعر آلمانی می‌گوید: «رابطه‌ی ما با شاه مثل رابطه‌ی آن عاشق و معشوقی است که عاشق به معشوق می‌گوید: وقتی از خیابان مقابل من حرکت می‌کنی برو آن طرف بلوار که مسیر من و تو به همدیگر برخورد نکند.»

اهمیت کتاب خاطرات شعبان جعفری در این است که یهودیان مجدداً در جریان تاریخ‌نگاری در ایران وارد شدند. این کتاب در واقع خمیر مایه‌ی ذهنی و تلاش خانم هما سرشار - از اعضای بسیار فعال جنبش یهود - است. او در این گردآوری تلاش بسیار زیادی دارد که از شعبان جعفری که در ایران به عنوان یک لات و بی‌سر و پای غیر معتقد و غیر متدین که از مسلمان بودن یک ظاهر و یک ریش و پشم دارد. یک آدم معتقد و متدین بسازد و از این چهره‌ی بدنام که اگر با هر کسی به نوعی ارتباطش آشکار شود، او نیز بدنام خواهد شد، چهره‌ای مطلوب بسازد. در این کتاب اصرار می‌شود که چهره‌های متدین و مذهبی‌ها و ملی‌گرایان و خلاصه کسانی که برای استقلال این کشور تلاش و مبارزه کردند و به زحمت افتادند، به نوعی با شعبان جعفری مرتبط بودند. در جریان مباحث آتی، اساتید محترم، مورد به مورد خواهند فرمود که چگونه خانم سرشار اصرار دارد که ابتدا شعبان بی‌مخ را به آیت‌الله کاشانی، بعد به فدائیان اسلامی و سپس به دکتر مصدق نسبت دهد و بعد به نوعی او را هیأت دار و مذهبی و به اصطلاح سردمدار جلسات مذهبی معرفی نماید که البته خوشبختانه در بعضی از قسمت‌ها شعبان صداقت به خرج داده و گفته: **ما اهل این چیزها نبودیم.** بنابراین، علت اینکه ما این جا گرده‌ام آمدیم و در مورد این کتاب به بحث نشستیم، بحث گفته‌های شعبان نیست بلکه بحث ورود جریان یهودیت صهیونیستی به فاز تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و تاریخ‌نگاری معاصر است. ابتدا از آقای مهندس رنجبر کرمانی خواهش می‌کنم که هم خانم سرشار را معرفی کنند و هم در باب تاریخ‌نگاری یهودیان که الان به طور جدی وارد فعالیت در این عرصه شده‌اند، مطالبی را بفرمایند.

کرمانی: خانم سرشار از خانواده‌ی یهودی شیرازی هستند. البته در این رابطه آقای حقانی بهتر از من در جریان هستند. یادم هست که ایشان قبلاً گوینده‌ی تلویزیون و نیز نویسنده بودند. در نشریات وابسته به مؤسسه‌ی کیهان، یعنی هم در روزنامه‌ی کیهان مطلب می‌نوشتند و هم با خانم شمسی حکمت، که فکر می‌کنم ایشان هم یهودی بودند و سردبیر مجله‌ی زن روز بودند، کار می‌کردند. از چیزهایی که براساس حافظه یادم می‌آید اینکه یک بار در سال‌های ۵۱

تا ۵۲ که من نوجوان بودم، ایشان مقاله‌ای نوشتند. چون از رهبران حرکت فمینیسم در ایران بودند. البته فمینیسم به معنای مبتذلش، نه به آن صورت که نهضتی باشد برای احقاق حقوق زن بر مبنای ارزش‌های مدرن. مثلاً آزادی که در رژیم شاه تبلیغ می‌شد، آزادی خاصی بود که از هر چیزی شکل مبتذلش را تبلیغ می‌کرد. ایشان یک مقاله‌ای نوشتند در ارتباط با لزوم آزادی سقط جنین در روزنامه‌ی کیهان، که با وجود فضای مختنق و شدیداً بسته‌ی آن سال‌ها سر و صدای زیادی کرد و بسیاری از روحانیون در منابر به این مقاله حمله کردند تا جایی که مجبور شدند مدتی تعدیل ایجاد کنند.

این مقدار از سابقه‌ی فرهنگی خانم سرشار و همکاری‌شان با مجله‌ی زن روز را به یاد داشتم. مجله‌ی زن روز هم مستغنی از توصیف است. خوب است نهادهایی که بیشتر راجع به تاریخ فرهنگی ما در ایران کار می‌کنند، نقش این مجله را هم بررسی کنند. چند ارگان وجود دارد که واقعاً باید به نسل جوان ایران معرفی شوند. یکی مجله‌ی زن روز است. یکی انجمن دوشیزگان و بانوان است. اینها هر کدام به نحوی در توسعه‌ی فساد اخلاقی یا فرهنگی تحت نام آزادی نقش داشتند. در حال حاضر خانم سرشار در امریکا است. یعنی از بعد از انقلاب که فراری شد، به امریکا رفت. آنجا هم باکانال‌های تلویزیونی خصوصی محلی که به ایرانیان وابسته است، همکاری دارد. یک مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران هم در آنجا وجود دارد که یکی از اعضای مؤثرش همین خانم سرشار است.

حقانی: چند نکته در خصوص خانم سرشار وجود دارد. ایشان یهودی‌زاده و از یهودیان شیراز است. در مراکز آموزشی مسیحیان و بعد یهودیان، آموزش دید. دوره‌ای را در اسرائیل قبل از انقلاب گذرانده و از سال ۱۳۴۳ هم تقریباً فعالیت مطبوعاتی خودش را با ورود به مؤسسه‌ی کیهان، شروع کرد. ظاهراً آژانس یهودیان در تحمیل سرشار به روزنامه‌ی کیهان و شاغل شدن او در روزنامه مؤثر بوده است. به محض ورود در مجله‌ی زن روز فعالیت خود را آغاز کرد. در این مقطع که هما سرشار فعالیت خود را آغاز می‌کند و حتی قبل از آن، در کل دوره‌ی پهلوی، عرصه‌ی فرهنگی کشور دست بهاییان و یهودیان است، هم زمان با او خانمی به نام هما احسان که بهایی است، اطلاعات بانوان را به دست می‌گیرد و در تلویزیون مدیریت تولید برنامه‌ای تحت عنوان **چهار دیواری** - برنامه‌ی مستهجنی که قبل از انقلاب پخش می‌شد - را بر عهده می‌گیرد. سازمان‌دهی بحثی تحت عنوان انتخاب دختر شایسته با تمام افتضاحی که آن برنامه داشت هم، توسط هما سرشار صورت گرفت، هم مطبوعات، و هم برنامه‌های

تلویزیونی، عرصه‌ی فعالیت گسترده‌ی این قبیل افراد بود.

بعد از انقلاب از ایران متواری شدند و فدراسیون یهودیان ایرانی را در خارج از کشور سازمان‌دهی می‌کردند. با نشریات ضدانقلاب نظیر **رهاورد**، **پیام ماه**، **آزادگان** و **رادیو تلویزیون امید** و چند تلویزیون دیگر که توسط سلطنت‌طلب‌های خارج از کشور راه‌اندازی شده است، فعالیت می‌کنند. عمده‌ترین کار آنها در آنجا، تأسیس و راه‌اندازی بنیاد زنان ایرانی و بنیاد تاریخ شفاهی یهود است که آثار متعددی را منتشر کردند و دقیقاً در آثارشان هم به نحو بارز و آشکاری به تحریف تاریخ ایران براساس تمایلات خاص صهیونیستی و یهودی خود می‌پردازند. شاید ان‌شاءالله در یک فرصت دیگری بشود، آثار بخش بنیاد تاریخ شفاهی را هم به نقد گذاشت، که در آنجا مشخص می‌شود که اینها چگونه دست به تحریف تاریخ زدند. البته در همین کتاب **شعبان جعفری** هم خانم سرشار از موضع تحریف‌گری وارد مصاحبه با **شعبان جعفری** می‌شود که ان‌شاءالله به مواردش اشاره خواهیم کرد.

توکلی: موضوع اصلی این کتاب تنزیه شخصیت **شعبان جعفری** است که ما او را به عنوان **لمپن** و در واقع به عنوان **لات** و **گردن کلفتی** که عملاً در خدمت اهداف سیاسی رژیم بوده، می‌شناسیم. برای اینکه جایگاه **لمپن‌ها** و **تیپ شخصیتی** آنها را در ایران بدانیم، آقای **کرمانی** ادامه‌ی بحث را ایراد می‌فرماید.

کرمانی: شاید تاریخ ایران از چند قرن پیش با پدیده‌هایی به نام پدیده‌ی **عیاران** مواجه بوده است. یعنی در جامعه‌ی ایرانی بحث **عرفانی** و بحث **ایثار** و از خودگذشتگی و پیوند با خدا، مختص به فرهیختگان و درس‌خوانان نبود. در سطوح پایین اجتماع هم ما افرادی داشتیم که به خاطر رفتار خوب و پای‌بندی به اصول اخلاقی و دینی و جوانمردی، برجسته می‌شدند که به آنها **عیار** می‌گفتند. بعضاً شاید آن قدر این حالت در آنها اعتماد به نفسی به وجود می‌آورد که در جهت احقاق حق مظلوم از ظالم، خودشان شخصاً اقدام می‌کردند.

وضعیت جامعه در آن زمان ایجاب می‌کرد که چنین افرادی ظهور کنند. افرادی چون **یعقوب لیث صفار**، **پوریای ولی** و... شما اصولاً در تاریخ ایران حتی به صورت افسانه‌ای با این پدیده آشنا هستید که **جوانمرد عارف مسلکی** کار و شغل خودش را این می‌داند که برای حمایت از مظلومان، در حد مقدور و میسر خودش قیام و دفاع کند. کسانی بودند که آرزو داشتند به مقام اینها برسند و در اجتماع - نوعاً - هم مورد احترام بودند. مثلاً در ادبیات **داش آکل صادق** هدایت، نمونه‌ای از این تیپ آدم‌ها بود. در کنار اینها افرادی هم بودند که بدون داشتن این

ویژگی‌های مثبت و گذراندن مراحل اخلاقی و سلوک عرفانی و صرفاً به قوت زور و بازو و ماجراجویی و شهرت طلبی، وارد این عرصه می‌شدند. محله‌های قدیم تهران و زورخانه‌ها، عرصه‌ی ظهور چنین چهره‌هایی بود. به هر حال، هر جا که به هر مناسبتی تجمعی می‌شد، فرصتی بود برای اینکه این آدم‌ها خودشان را آنجا نشان بدهند. یا از طریق راه انداختن دار و دسته و دعوا کردن اهالی این محل با اهالی آن محل حتی در تجمعاتی مثل عاشورا، که جنبه‌ی تقدس و مذهب و تدین داشته نظر به اینکه جمعیت زیادی در صحنه حاضر بودند، اگر اینها مجال پیدا می‌کردند شرارت می‌کردند تا اسم خودشان را بالا ببرند.

شاید بتوان گفت که حتی بنیان‌گذار سلسله‌ی پهلوی، رضا خان پهلوی، خودش یکی از این لمپن‌ها و چاقوکش‌ها بود. آنهایی که او را دیده بودند، می‌گویند: اثر قمه بر روی صورتش کاملاً مشخص بود. در یکی از دعوایی که در محله‌ی سنگلج با یکی از لات و لوت‌ها می‌کند، قمه می‌زنند به صورتش و بعدها در تاریخ نویسی به دروغ نوشتند که در یکی از درگیری‌های نظامی تیر خورده است. در اواخر قاجار، ظهور این تیپ آدم‌ها مانند شعبان جعفری، شدت بیشتری پیدا کرد که در زورخانه و در تجمع‌های مذهبی یا غیرمذهبی، جایی بود که اینها می‌توانستند خودی نشان بدهند، مزاحمت برای مردم ایجاد کنند و همان‌طور که در فیلم‌ها هم دیده‌اید فرهنگ، زبان، رفتار و حتی لباس پوشیدن خاص خودشان را دارند. از این جهت در تاریخ سیاسی دوره‌ی محمدرضا شاه پهلوی و آن هم در حساس‌ترین جنبه‌ی زندگی او یعنی بازگشتن به سلطنت، چنین چهره‌هایی نقش اساسی ایفا کرده‌اند. اول که کتاب شعبان جعفری درآمد بنده خودم انتقاد می‌کردم که چه لزومی دارد سه چهار تا ناشر با تیراژ بالا و تبلیغ فراوان اقدام به چاپ و فروش این کتاب کنند؟! اخیراً که کمی فکر کردم، دیدم که بد هم نشد. البته صرف نظر از اینکه خانم سرشار ناجوانمردانه خواسته که این پدیده‌ی لمپن را به جریان‌های ملی و مذهبی - به هر طریقی - وصل کند، اما از یک جهت خوب بود، زیرا بالأخره نسل جوان ما دارد کم کم از دوره‌ی پهلوی فاصله می‌گیرد و این کتاب از این جهت که اعترافی است بر اینکه سلطنت محمدرضا پهلوی در دوره‌ی دوم آن بر دوش چنین کسانی استوار بود، به نظر من می‌تواند کتابی مثبت باشد. ان‌شاءالله بقیه‌ی عرایضم را بعد از اینکه نوبت دومی به من رسید، خدمتتان عرض می‌کنم.

توکلی: آقای تقوی شما در خصوص بحث پدیده‌ی لمپنیسم و معرفی بیشتر شعبان جعفری بحث را ادامه دهید.

تقوی: در بررسی چاپ و نشر اثری مانند خاطرات شعبان جعفری، می‌شود از چند رویکرد نام برد و از زوایای متعدد به آن توجه کرد. تنها نکته‌ی منفی در این رویکردها، شخصیت و جایگاه منفی شخص شعبان جعفری است که سطح کار را پایین می‌آورد. ولی نفس پیامی که از چاپ و نشر این کتاب و از محتوا و مطالب و مدعیانش، به خواننده و به ویژه به جامعه‌ی ایرانی داده می‌شود، می‌تواند از جهات گوناگون عبرت آموز و قابل استفاده و مفید باشد. مهم‌ترین نتیجه‌ی چاپ و نشر این کتاب این است که ما با یک تاریخ‌نگاری خاص رو به رو هستیم. هم از حیثیت جهت‌گیری ایدئولوژیک و هم از جهت ادعاها و مفاد و محتوای آن، که به عنوان بخشی از تاریخ نگاری خاص پهلوی پس از انقلاب محسوب می‌شود.

نکته‌ی دیگری هم که توجه به آن شاید مفید باشد، آن است که ما به عنوان جامعه‌ی ایرانی و مخاطب این کتاب و به عنوان کسانی که با خواندن این کتاب از بخشی از سرگذشت خودمان و پدرانمان آگاه می‌شویم، می‌توانیم درس لازم را از آن بگیریم و در این راستا توجه به یک نکته‌ی دیگر مفید است و آن توجه به انگیزه‌ی طرح این گونه مطالب و به سراغ امثال شعبان جعفری رفتن در این مقطع تاریخی، و انتشار کتابی با این مدعیات، صرف نظر از صدق و کذب ادعاهایش چه می‌تواند باشد؟ یک عبارت معروفی است و حتماً شما هم شنیده‌اید که **یک نسل قادر به انجام دو انقلاب نخواهد بود**. این عبارت با توجه به سرگذشت انقلاب‌های بزرگ دنیا و تجربیاتی که انقلابیون از انقلاب‌ها دارند، همچنان ورد زبان‌ها شد و در جامعه شناسی سیاسی هم مورد توجه قرار گرفت.

همچنین عبارت **انقلاب فرزندخور است**، هم، در مورد انقلاب ما گفته و پرداخته نشد بلکه پس از انقلاب‌های شوروی و فرانسه بود که با آن داعیه‌ی گسترده و با آن ادعایی که داشتند این عبارت مطرح شد. آن هم بیشتر به این خاطر که هر انقلابی به طور طبیعی پس از پیروزی و در مرحله‌ی تثبیت و استقرار، بحران‌ها و مراحل خاصی هم در عرصه‌ی حاکمیت سیاسی و هم در عرصه‌ی تحولات اجتماعی متحمل خواهد شد. تحمل این بحران‌ها به ویژه برای توده‌های مردم با توجه به سطح انتظاراتشان از انقلاب، طبیعی است که دشواری‌هایی در پی خواهد داشت. وجود این فراز و فرودها برای کسانی که در تاریخ انقلاب‌ها کار می‌کنند، روشن است. انقلاب اسلامی هم مانند همه‌ی انقلاب‌های بزرگ جهان، با بحران‌های خاص خود در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی دست و پنجه نرم می‌کند. البته هم ملت ایران همانند دیگر ملت‌های انقلابی، ظرفیت و توان تحمل بحران‌های پس از انقلاب را دارد و هم نخبگان سیاسی جامعه بر

ضرورت مطالعات کارشناسی و یافتن راهکارهای کارشناسانه برای پشت سر گذاشتن بحران‌ها آگاهند.

منظور از بیان این مقدمه این بود که شاید یکی از انگیزه‌هایی که در این مقطع تاریخی، افرادی به سراغ امثال شعبان جعفری رفتند و در پی آن برآمدند که اصولاً تیپ شعبان جعفری را مطرح کنند، معرفی او به عنوان یک الگو و سمبل، از قشر لمپن جامعه بود. بنیاد چنین اقدامی، بر این فرض نادرست استوار است که، انقلاب اسلامی همانند دیگر انقلاب‌ها اکنون گرفتار بحران‌های پس از پیروزی است و در این میان، بخش‌هایی از جامعه دچار نارضایتی و سرخوردگی شده و آماده‌ی آنند که پشت سر افراد لمپن قرار گرفته و به چماقداران آنها تبدیل شوند. توجه به این نکته باعث می‌شود تا کوشش کتاب برای چهره‌پردازی از شعبان جعفری، نادیده گرفتن و کم رنگ کردن وجوه منفی شخصیت و عملکرد او و به بیان دیگر تنزیه و معرفی او به یک عنوان شخص پهلوان و تأثیر گذار در تحولات سیاسی و مسائل جامعه، بیشتر روشن شود. غافل از آنکه شخصیت شعبان جعفری در تاریخ سیاسی ایران منفورتر و منفی‌تر از آن است که برای سمبلیزه کردن او، امکان توفیقی باقی گذاشته باشد.

توکلی: آقای حقانی شما در این باب توضیح بفرمایید که به چه دلیل در این کتاب به نوعی به تکریم و تنزیه به لمپن‌هایی مانند شعبان جعفری و سایرینی که همراه او و با همکاری سازمان سیا در جریان کودتای ۲۸ مرداد یکی از کریه‌ترین نمونه‌های حکومت را بر این ملت تحمیل کردند، پرداخته شد؟

حقانی: واقعاً در این بحث جا دارد، اشاره کنیم به آن عیاری یا لوتی‌گری یا مشتی‌گری که در تاریخ ما وجود دارد و ما نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. به ویژه با آن پیشینه‌ی مثبت اجتماعی - تاریخی که دارد. یعنی ما این تیپ را علی‌رغم برخی تبعات منفی آن، که شاید بیشتر ناشی از حضور و نفوذ افراد نایابی باشد که البته در هر قشری وجود دارد به عنوان عیاران و لوتیان می‌شناسیم. زیرا در مجموع مایه‌ی عیاری در ایران مبتنی بر جوانمردی و به عبارتی می‌شود گفت مبتنی بر آموزه‌های دینی بود. یعنی برخی از اینها حتی خودشان صاحب مسلک بودند. صاحب طریقت و روش بودند و این با لمپنیسم که در دوره‌ی پهلوی ما دچارش شدیم، کاملاً متفاوت است.

عصر پهلوی، عصر ابتذال همه چیز در ایران است. یعنی شما در رأس این نظام فردی را می‌بینید که خودش سابقه‌ی شرارت، دزدی و چاقوکشی دارد و این چیزی نیست که ما از سر

کینه و عداوت به آن نظام بگوئیم، اسناد تاریخی و عکس‌های آن موجود است. خاطراتی که افراد مختلف در خصوص رضاخان به عنوان سر سلسله‌ی رژیم پهلوی ارائه کرده‌اند هم، بیانگر این واقعیت است. فکر می‌کنم در هشتاد و دومین سالگرد کودتای ۱۲۹۹، چنین فردی را به ما تحمیل کردند و در واقع اهانت بزرگی به ملت با سابقه‌ی ایران نمودند. حتی دوستدارانش اشاره می‌کنند که وقتی رضاشاه می‌خواست افراد را مخاطب قرار بدهد، با فحش و ناسزا با آنها برخورد می‌کرد. وزیر خودش را با سنگ و چوب دنبال می‌کرد وزیر را بگیرد و بزند و یا فلان مهندس را به خاطر فلان خطا یا اشتباه و آن چیزی که از نظر وی اشتباه بوده، بزند. این عصر، عصر ابتذال همه چیز در ایران است. دوستان به منابع مراجعه کنند و واقعاً ببینند چه فضایی در ایران از ۱۳۰۰ به این طرف حاکم بود. در آن فضا که سنت ستیزی و دین زدایی از یک سو و تجددگرایی، آن هم از نوع مبتذلش، از سوی دیگر، محورهای مهم سیاست‌گذاری‌های پهلوی را تشکیل می‌دهد، در چنین فضایی پدیده‌ی شعبان جعفری و امثال شعبان جعفری معنی پیدا می‌کند. رژیم‌ی که دنبال سرکوب مردم است و دنبال از بین بردن بنیان‌های فرهنگی است، طبیعی است که باید به افرادی نظیر شعبان جعفری برای پیشبرد کارهای خودش توسل و تمسک پیدا بکند.

طرح شعبان جعفری بعد از انقلاب اسلامی از حیث تاریخ نگاری برای ما مفید است. یعنی فکر می‌کنم برای همه مفید است. بالأخره اطلاعاتی دارد که نشان می‌دهد رژیم به قول آقای کرمانی از چه پایگاه‌هایی برخوردار بوده است. ولی طرحش از ناحیه‌ی آنها به منظور روشننگری صورت نگرفت. آنها دنبال احیای یک تیپ از بین رفته در ایران هستند. می‌دانید بعد از انقلاب اسلامی ما آن ایثار و فداکاری را که در عیاران بود، در بین بچه‌های جامعه‌ی خودمان مشاهده می‌کنیم. جوانی که در جبهه‌های جنگ جان خودش را می‌دهد و آن اوج جوانمردی و عیاری را برای نجات دوست دیگرش به نمایش می‌گذارد و مثلاً ماسک شیمیایی خودش را به دوستش می‌دهد و در واقع خودش را فدا می‌کند، با جوان قبل از انقلاب تفاوت دارد. به این نحو ما آن شرایط را پشت‌سر گذاشته‌ایم و شرایط جدیدی را فراهم کردیم. در این شرایط، پیام این کتاب که شاید نوعی بازگشت به آن لمپنیسم باشد که عده‌ای چشم به آن دوخته‌اند، هیچ زمینه‌ی پذیرش بین مردم ندارد. یعنی اگر شعبان جعفری و امثال آن، زمینه‌ی پذیرش داشتند در همان دوره‌ی خودشان باید پذیرفته می‌شدند. در حالی که غیر از آن مواردی که اتفاقات خاصی می‌افتد، معمولاً بزهکاران و افراد مشخص زندانی هستند، حتی قبل از انقلاب که شعبان را به

زندان برده بودند، زندانی‌ها شعار می‌دادند که شعبان جعفری را باید بکشید. بنابراین حتی در بین خلافاکاران قبل از انقلاب هم، شعبان جعفری شاید پذیرش نداشت تا چه رسد به جامعه‌ی پس از انقلاب.

توکلی: تا کنون مطالبی پیرامون شعبان جعفری و کتاب خاطرات او گفته شد. آقای کرمانی فکر می‌کنم الان زمان این باشد که توضیح بیشتری راجع به خود شعبان جعفری بدهید که این آدم بالأخره چه کسی است و چه چیزی در زندگی او اتفاق افتاده و چه حوادثی را داشته که حتی مورد اعتنای نویسندگان یهودی هم واقع شده است؟ خوب است یک شناختی از خود شعبان جعفری به طور مبسوط‌تر داشته باشیم:

رنجبر کرمانی: پدیده‌ی لمپنیسم از نوع شعبان جعفری به اصطلاح انعکاس منفی پدیده‌ی عیاری است. یعنی ما اگر در بعد مثبتش عیاران را داریم و سنبلیش در ادبیات ایران مثلاً «داش آکل» است، در بعد منفی هم محلات تهران قدیم صحنه‌ی نام آوری و زورآوری یک عده ولگرد و چاقوکش و این تیپ آدم‌ها بود و هر کدام از اینها دست به عملیات عجیب و غریب می‌زدند. گاهی حتی دو تا از این لات‌ها شرط می‌بستند که کدامشان می‌توانند تعداد بیشتری چاقو به خودشان بزنند! یا مثلاً یک وقت می‌بینی یک عده‌ای امثال حسن سه کله و اسماعیل قصاب و اسم‌هایی از این قبیل - چون اسم‌های اینها همه از این فرم اسم‌ها است - در سبزه میدان برای خودزنی جمع می‌شوند، بعد در تهران می‌پیچد که فلانی مثلاً توانست ۱۷ چاقو به خودش بزند، یا شیشه بخورد یا از آن کارهایی که به هر حال مشهور شود. بهتر است یک داستانی هم در این باره نقل کنم:

یک وقت در یکی از عاشوراها بین دسته‌ی سنگلج با دسته‌ی سرپولک در زمان ناصرالدین شاه دعوا شد و خلاصه کتک کاری و درگیری؛ مطابق هر روز گزارش روزانه را به شاه می‌دادند، که دیروز اغتشاش شده مثلاً سبزه میدان این‌جور شده، آن‌جور شده. بعد سیاهه‌ی دستگیری‌ها را به ناصرالدین شاه دادند، همین طور لیست را تیک زد و دستور داد اینها را شلاق بزنید و زندان بکنید و بقیه را آزاد کنید.

البته این داستان را من با دید انتقادی خواندم. ولی بعداً فهمیدم که ناصر الدین شاه جامعه‌ی تهران قدیم را بهتر از محققین صد سال بعد از تهرانی دانشگاه رفته، می‌شناخت. وقتی نگاه کردم، دیدم اسم‌هایی را که ناصرالدین شاه تیک زد، همه‌ی اسم‌های دو تیکه‌ای هستند. مهدی موش، اصغر سه کله و از این جور اسم‌ها، این آقای شعبان جعفری بچه‌ی سنگلج بود. سنگلج

هم محله‌ای است که الان به جایش پارک شهر ساخته‌اند و یکی از محله‌های قدیم تهران بود. در جوانی‌اش هم دنبال زور و زورخانه و بزرگ کردن بازوها و شرارت بود. این‌جوری که خودش در این کتاب می‌گوید از همان موقع که به خدمت سربازی رفت، آنجا را پایگاه تمرین عملیات لمپنی برای خودش کرد تا بتواند مثلاً جلوی افسر بایستد و یا از زندان سربازی فرار کند. این نام آوری و یا اولین حرکت اجتماعی برای وی، چنین آغاز شد که آن طور که در این کتاب می‌گوید، رفته در یکی از این میکده‌ها بعد از نوشیدن زیاد، کله‌اش گرم شده و در آنجا دعوا راه انداخته و به زندان افتاده. اصلاً زندان رفتن و شلاق خوردن و با کمپرسی سر و کار پیدا کردن، اینها هر کدام یک مرحله‌ای در حد گذارندن واحدهای خاص برای چهره شدن بود. ایشان هم همه‌ی این مراحل را طی می‌کند و متأسفانه یا خوشبختانه از نظر خودش، دوره‌ی بالندگی‌اش یعنی دوره‌ای که خوب توانسته توی زورخانه‌ها خودش را نشان بدهد و میل بگیرد، همزمان با هرج و مرج.

پس از شهریور ۲۰، دوره‌ای که اجتماع ایران واقعاً آماده‌ی پذیرش یک همچون کسانی هست. می‌دانید که لمپن‌ها، گروه‌های کارکردی هستند، گروه‌هایی هستند که می‌شود از آنها استفاده کرد. نظر به اینکه اینها دست به کارهایی می‌زنند که عموماً آدم‌های دیگر نمی‌زنند. مثلاً شما فرض کنید یک دانشجو یا روشنفکر هرچه که مخالف باشد و در جناح اپوزیسیون یک رژیم قرار داشته باشد، کارهایی از این دست که این بابا می‌کند، انجام نمی‌دهد. اصولاً اینها گروه‌های کارکردی هستند که به درد سیاستمداران آن زمان هم می‌خوردند و نوعاً هم از آنها استفاده می‌کردند. از شهریور ۲۰ به بعد، نخست وزیران وقت مانند قوام و اینها و به خصوص دربار شاهنشاهی ایران هم، در استفاده از گروه‌های لمپن برای پیشبرد اهداف خود ید طولایی داشتند و سம்பلش هم، همین کسی است که داریم راجع به او صحبت می‌کنیم.

به هر حال نه تحصیلی داشت و نه سواد. در یک خانواده‌ی سنتی بوده که همان موقع هم کنترل زیادی روی بچه‌هایشان نداشتند. بچه می‌رفته توی کوچه بزرگ می‌شده و واقعاً توی محیط بزرگ می‌شده. حالا اگر خودش استعداد خوبی داشته، جذب مسجد و هیأت و حوزه و درس و مشق و اینها می‌شده و اگر استعداد نداشت، زورخانه بود و سرکوچه ایستادن و لات شدن و نوچه‌ی لات دیگری شدن که آقای شعبان جعفری از این تیپ نوع دومش است. برای معرفی ایشان همین قدر که ایشان مثلاً در سن شاید زیر ۱۷ یا ۱۸ سال، اول بار مشروب خوردن و مست کردن و عربده کشیدن را، تجربه می‌کند همین قدر من فکر می‌کنم بس است.

بعدها هم آن قدر این آدم شرارت می‌کند که تبعیدش می‌کنند به یکی از شهرهای گیلان (لاهیجان) آنجا هم باز از شرارت خودش دست بر نمی‌دارد و با تمهیداتی به تهران بر می‌گردد. اینجا بالاخره یک عده دورش جمع هستند و من حدس می‌زنم که از همین سیاست‌مدارهای وقت سراغ ایشان آمده باشند، چون می‌دانستند ایشان به دردشان می‌خورد. مجلسی را به هم ریخته بود که متأثر عبدالحسین نوشین از حزب توده بود. چون به هم ریختن آن مجلس در جهت اهداف دربار بوده، مورد تشویق هم قرار می‌گیرد. از آنجاست که آقای شعبان جعفری به اهمیت خودش پی می‌برد و می‌گوید بلی مثل اینکه کاری از دست ما بر می‌آید و می‌شود شعبان بی‌مخ.

علتش هم همین است که همه‌ی این لمپن‌های تهران سابق، باید لقبی داشته باشند و لقبشان هم از مقوله‌ی همین بی‌مخ و بی‌کله و این‌جور چیزها باشد. بدین ترتیب، شعبان بی‌مخ شد چهره‌ی ورزشی و چهره‌ی مؤثر در عملیات اجتماعی ایران در دهه‌ی ۲۰ به بعد.

توکلی: آقای تقوی شما از شعبان جعفری بفرمایید.

تقوی: به نظر بنده حداقل برای ما و نسل معاصرمان معرفی شعبان جعفری تا حدودی توضیح واضح‌ات باشد و شاید کمتر کسی باشد که به منفی بودن شخصیت شعبان جعفری واقف نباشد و یا حتی خود شعبان شخصاً ادعا داشته باشد که چیزی غیر از این بود. اگر چه در تعبیر و لفظ به این واقعیت اقرار نکند، اما به نظر من اگر کسی یک دوره از خاطرات او را از زبان خودش مطالعه کند به اندازه‌ی کافی به وجه منفی شخصیت ایشان پی خواهد برد. بنابراین، برپایه‌ی واقعیت‌های تاریخی، کسی نمی‌تواند منکر منفی بودن شخصیت شعبان جعفری شود و یا اینکه از کتاب خاطرات او دفاعی کند. مثلاً برگزار کنندگان همین جلسه، برای اینکه مباحث به چالش کشانده شود، کوشیدند تا فردی را پیدا کنند که بتواند به عنوان موافق و مدافع محتویات کتاب، در جلسه حضور داشته باشد اما موفق نشدند. شعبان خود در همین کتاب اقرار می‌کند هنگامی که او را به مناسبتی به زندان بردند، زندانیان هم او را نپذیرفتند و می‌خواستند او را تکه پاره کنند به گونه‌ای که مسئولان زندان ناچار شدند او را از دیگر زندانیان جدا کنند. وقتی کسی در میان بزه‌کاران جامعه به این اندازه منفور باشد، تکلیف دیگر اقشار جامعه با او روشن است. هنگامی که شاه در راستای ترویج شعبان جعفری و تحمیل او بر جامعه، شخصاً برای افتتاح باشگاه ورزشی او حضور پیدا می‌کند، مأموران ساواک گزارش می‌دهند که این اقدام شاه، با واکنش اقشار مختلف جامعه به ویژه قشر تحصیل کرده و

دانشگاهی مواجه شده و اثر بسیار منفی داشته و باعث افت شخصیت اعلی حضرت گردیده است. برای نمونه، دانش آموزان دبیرستان دخترانه‌ی شهناز به طنز و اعتراض می‌گفتند که بهتر است دبیرستان آنها را هم به دبیرستان شعبان جعفری نامگذاری کنند.



بنابراین، در منفی بودن شخصیت و ماهیت شعبان جعفری حرفی نیست. آنچه مهم است اینکه، از گفته‌ها و اعترافات خود به شناخت و تحصیل درست‌تری از تاریخ و جامعه‌ی خودمان دست بیابیم. ببینیم چگونه و با چه شیوه و شگردی فردی با چنین ماهیتی را به عنوان یک عیار و پهلوان بر جامعه تحمیل کرده و حتی می‌کوشیدند جایگاه رئیس پهلوانان را به او اختصاص بدهند.

حمایت سیاسی، امنیتی و نیز حمایت مالی، از مهم‌ترین اهرم‌های رژیم برای تقویت شعبان و تحمیل او بر جامعه بود. شخصیت‌ها و رجال و هیئت‌های داخلی و خارجی را به عناوین گوناگون به بازدید از باشگاه ورزشی شعبان می‌کشاندند. این دید و بازدیدها، یکی از تاکتیک‌ها و شگردهای رژیم برای ترویج و بزرگ نمایی شعبان از یک سو و تقویت مالی او از سوی دیگر بود. در نتیجه این تقویت مالی و سیاسی بود که شعبان را به چهره‌ای تأثیرگذار و متنفذ

تبدیل می‌کرد. این گونه است که شعبان در خود می‌بیند که در سیستم اداری و قضایی کشور اعمال نفوذ کند. مجرمی را برهاند و بی‌گناهی را گرفتار کرده و به قتل برساند.

پرسش مهم‌تر این است که چرا رژیم دست به چنین اقداماتی می‌زد؟ ما می‌توانیم این اقدام رژیم را یکی از نشانه‌های فقر سیاسی آن دانسته و این واقعیت را برای نسل معاصر خودمان و برای آیندگان روشن کنیم! چون روشن است هنگامی که رژیمی فاقد پشتوانه و پایگاه اجتماعی باشد، به چنین حیثیت‌هایی متشبث می‌شود. وزیر و وکیل و سناتور و هیئت‌های خارجی را به باشگاه جعفری می‌کشاند تا از وی چهره‌ای کاذب بسازد و آنگاه او را به عنوان پشتوانه و پایگاه اجتماعی خود مورد استفاده قرار دهد.



نکته‌ی دیگری که درباره‌ی این کتاب می‌توان گفت، وجود نوعی تحریف تاریخ در آن است. شما خوب می‌دانید که عیاری و پهلوانی در فرهنگ و ادب جامعه‌ی ما دارای بار ارزشی مثبتی است و حکایت از جوانمردی و اخلاق و فضیلت و نجابت می‌کند. در جامعه‌ی ما در فرازهای گوناگونی از تاریخ، به ویژه در مقاطع چرخش قدرت و ضعف حکومت مرکزی، گروهی از افراد بروز و نمود می‌یافتند و برخی از وظایف نیروهای انتظامی و امنیتی و امور حسبییه را به عهده می‌گرفتند و از مظلومان و حیثیت و شرف افراد حمایت می‌کردند. این افراد دارای زور و بازو بود. و مورد احترام بودند. تحریفی که در تاریخ نگاری کتاب مشاهده می‌شود آن است که از شعبان جعفری که به ماهیت او اشاره داشتیم، چهره‌ی مثبت یک عیار و پهلوان را به خواننده ارائه می‌کند. حال آنکه نه تنها اقرارها و تناقض‌های موجود در گفته‌های خود شعبان، بلکه

اسناد فراوانی که از ساواک و دیگر دستگاه‌های رژیم گذشته بر جای مانده، روشن می‌سازد که چنین تصویری با واقعیت فاصله‌ی بسیار داشته و دروغی بزرگ بر جامعه و تاریخ ایران است. به همین دلیل در بخش قبلی سخنم هم به کوشش بیهوده و ناصواب کتاب و تهیه کنندگان آن در جهت سمبلیزه کردن شعبان جعفری برای نسل معاصر جامعه‌ی ایران اشاره داشتم.

توکل: بنده فقط به خاطر اینکه مسأله برای دوستان مستندتر باشد، سندی را که در کتاب اسناد مربوط به شعبان جعفری منتشر شده قرائت می‌کنم که می‌گوید:

احتراماً کمیسیون محترم تشویقات غیر نظامیان از لحاظ خدماتی که روز ۲۸ مرداد آقای شعبان جعفری و جمع دیگری (که نام می‌برد) با کسان خود انجام داده‌اند، بدون در نظر گرفتن سوابق و سوء شهرت نامبردگان به نشان رستاخیز ۲ و ۱۸ نفر همراهانشان مدال ۲۸ مرداد منظور و تصویب این نظر را منوط به اراده‌ی ستاد ارتش داشته است.»

و این واقعیتی است که حکومت از این افراد استفاده می‌کرده و ضمن اینکه از اینها استفاده می‌کرده، نسبت به بدنامی اینها نیز خودشان اطلاع داشته‌اند. نامه‌های متعدد اینجا هست که از وزارت دربار گرفته تا ستاد ارتش و بخش‌های مختلفی از رکن دو که همه‌ی اینها تأکید دارند که شعبان جعفری در کودتای ۲۸ مرداد از عوامل کودتا بوده و ساینی که کمک کرده بودند که رژیم پهلوی دوباره تثبیت شود، از بد نام‌ترین افراد هستند و لذا به نوعی از اینها در مجامع عمومی احتراز شود. آقای حقانی شما در این مورد توضیحی دارید، بفرمایید.

حقانی: شعبان بچه‌ی آخر یک خانواده‌ی ۱۶ نفره است، یعنی ۱۵ تا خواهر و برادر داشته و او آخرین شان است و طبیعی است که پدرش نتواند شعبان را تربیت کند. طبق آن چیزی که خودش گفته از درس خواندن تا رفتن سربازی و از هرچیزی که بالأخره بخواهد به شخصیت او نظم بدهد و آن را در مسیر مناسبی بیاندازد، گریزان و بیزار است. از همان ابتدا تبدیل می‌شود به یک عنصر نا آرام اجتماعی که در محله‌ی خودش دائماً شرارت می‌کند. اولین شرارت رسمی و آشکارش که خیلی صدا می‌کند، شلوغ کردن کافه‌ای است در تهران که توده‌ای‌ها در آن یک نمایش اجرا می‌کردند. او می‌گوید:

نمی دانستم چه کار می‌کنم، ولی رفتم یک کافه‌ای را به هم زدم و بعداً فهمیدم که توده‌ای‌ها در این جا یک نمایش سیاسی اجرا می‌کردند و مورد توجه قرار گرفتم.

آن وقت که این کتاب چاپ شد و هنوز اسناد مربوط به شعبان جعفری خیلی چاپ نشده بود، این طور تلقی می‌شد که شعبان به خاطر این شیرین کاری که خودش نمی‌داند انجام داده،

مورد توجه قرار گرفته و بعد رکن دو با او تماس گرفته و در نهایت به عنوان یک مهره‌ی سازمان‌های مخفی اطلاعاتی - انتظامی رژیم پهلوی درآمده و در جاهای مختلف وارد عمل می‌شود. اما اسنادی که منتشر شده و آقای توکلی هم به آنها اشاره کردند، دقیقاً نشان می‌دهد که حتی آن اتفاق هم عمدی بود. ظاهراً شعبان را می‌فرستند تا آنجا را به هم بزند و از همان‌جا مورد حمایت قرار بگیرد. به لاهیجان می‌رود در لاهیجان با دختر یکی از افراد شرور آنجا ازدواج می‌کند و در همان مقطع کوتاه ۲۸-۱۳۲۷، ده‌ها شکایت از شعبان و افراد خانواده‌ی همسرش به تهران ارسال می‌شود. حاکی از اینکه وی، امان مردم را بریده و با شرارت و چاقوکشی از مردم باج می‌گیرد. مکاتباتی که بین تهران و گیلان رد و بدل شد، کاملاً نشان می‌دهد که شعبان تحت توجه مقامات است. این عین عبارت یک سند است که سرلشگر خسروانی به تیپ گیلان صراحتاً می‌گوید:

شعبان از خدمتگزاران مقامات عالی‌ه و ارتش ایران است.

از همان‌جا با ارتش ارتباط پیدا می‌کند و به تهران برمی‌گردد و در تهران دور جدیدی را آغاز می‌کند و آن ارتباط با بعضی از محافل مذهبی است که احتمالاً برای بدنام کردن و یا کسب خبر از آنها انجام می‌گرفته است.

توکلی: در این کتاب به طور طبیعی شاهد بودیم که خانم سرشار اصرار بسیار زیادی برای اثبات ارتباطات شعبان جعفری با گروه‌های اسلامی از جمله فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی و بعد هم سایر محافل مذهبی دارد. آقای کرمانی، شما علت این اصرار را چه می‌بینید و موضع شعبان جعفری در مقابل این اصرار خانم سرشار چیست؟

کرمانی: همان‌طور که اشاره شد، بعضی چهره‌ها هستند که وصل شدن آنها به یک جریانی و یا به یک کسی خود آنها را پاک نمی‌کند، اما طرف مقابل را نجس می‌کند. این را بنده نمی‌خواهم قضاوت کنم، دوستان بخواهند کتاب را می‌بینند که خانم مصاحبه‌گر با سؤالات جهت دار و بعضاً با اصرار سعی می‌کند که شعبان را مرتبط با جریان‌های مذهبی معرفی کند. مثلاً در مورد رابطه‌ی شعبان جعفری با فدائیان و شخص نواب، دو سه بار بر این مسأله اصرار می‌ورزد، تا اینکه شعبان جعفری آخرش ناچار می‌شود که بگوید ما به آن صورت با اینها ارتباط نداشتیم. بعد که جوابش را می‌دهد، باز خانم مصاحبه‌گر می‌پرسد: پس شما تا آن لحظه عضو فدائیان اسلام بودید؟ در حالی که آنهایی که با جریان فدائیان اسلام آشنا هستند، می‌دانند که آن جریان مانند احزاب نبود که کسی عضو آن شود و کارت عضویت و تشکیلات

آن چنانی داشته باشد و شاید بشود گفت که محفلی بود از یک عده آدم‌هایی که همه مرید نواب بودند و طبیعی است که آن محفل، ممکن است گاهی اوقات برای انجام کاری از صد نفر هم استفاده کنند؛ از هیئت‌های مذهبی و جریان‌های سیاسی و امثال آن.

ولی جایی که خود این شعبان می‌گوید من با اینها ارتباط نداشتم، مصاحبه‌گر دوباره می‌گوید: شما که تا آن زمان عضو بودید؟! می‌خواهد بالأخره یک جوری ثابت کند که این شخص عضو فدائیان اسلام بوده. کسی که شخصیتش اظهر من الشمس است، با امثال نواب، واحدی و ذوالقدر - رحمت الله علیهم - مرتبط بوده! از این دست جهت‌دهی‌ها در این مصاحبه زیاد است.

حالا من نواب را مثال زدم. حتی در مورد مصدق هم ایشان اصرار دارد که ایشان را مصدقی یا طرفدار آیت‌الله کاشانی جلوه بدهد، در حالی که عرض کردم، در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ فضا برای امثال اینها هست، هر کدام از اینها برای اسم در کردن تکیه راه می‌اندازند، مجلس عزاداری می‌گیرند به هر حال کسانی هستند که در این جلسات حضور پیدا می‌کنند. همان‌طور که گفتم لمپنیسم کارکرد خودش را دارد، ممکن است حتی جریان سیاسی و یا شخصیت یا نخست وزیری، به فکر استفاده از آن بیافتد؛ همان‌جور که رقبای آنها به فکر استفاده از آنها هستند. اما سابقه‌ی او از قبل و بعد از ۲۸ مرداد و این گفته‌های خودش گویای آن است که ایشان اصولاً ارتباطی با چهره‌هایی مانند مرحوم نواب و مرحوم مصدق و آیت‌الله کاشانی نداشته است.

اما جهت دهی در این کتاب زیاد است. یک نمونه‌اش همان است که عرض کردم. به هر حال خانم سرشار کسی است که نویسنده است و جامعه‌ی ایران را می‌شناسد و می‌داند که اگر بخواهد شعبان جعفری را با آن تیپ و سیاق اجتماعی‌اش در طبقه‌ی عیاران بگنجاند، طبیعی است که باید او را بیشتر به نیروهای مذهبی ملحق کند در حالی که وی به کلی با مذهب بیگانه است و این تنها برای بدنام کردن است به خصوص که انقلاب ما یک انقلاب اسلامی است. از این جهت خانم سرشار، فی الواقع برای بدنام کردن چهره‌ی روحانیون و چهره‌ی مبارزان اسلامی سنگ تمام گذاشته است.

توکلی: در قیام روز ۱۵ خرداد، چند جا به طور جدی از طرف تظاهرات کنندگان مورد هدف واقع شد؛ یکی از جاهایی که به طور جدی آسیب دید و در واقع آتش سوزی نسبتاً کاملی در آنجا اتفاق افتاد و تظاهرات کنندگان آنجا را به آتش کشیدند، باشگاه شعبان جعفری می‌باشد و

شعبان جعفری که در روزهای ۲۸ مرداد و بعد از آن، پس از سرکوب مردم با جیب‌های متعدد و با تیپ افراد مختلفی که آنها را سوار بر جیب کرده در خیابان می‌آمد و عریضه می‌کشید و مردم را مورد هجوم قرار می‌داد. این آدم خودش در خاطراتش تعریف می‌کند که من در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد جز اینکه شاهد حوادث باشم، هیچ کاری از من بر نیامد تا اینکه عملیات سرکوب کامل شد و جمع زیادی از مردم به شهادت رسیدند. حال که همه سرکوب شدند و کنار رفتند تازه آقا پیدایش شده و به اصطلاح اراند و اوباش خود را سوار بر جیب کرده و در خیابان‌های تهران جمعیت به اصطلاح جوانمردان خودش را حالا به راه انداخته تا قدرتی نشان بدهد.

آقای تقوی لطفاً شما به بحث باج خواهی شعبان اشاره بفرمایید که به چه صورت بود؟ ایشان در این کتاب خیلی قسم و آیه می‌خورد که من نه اصلاً از دربار و ساواک و نه از شاه و نه از هیچ کس پول نمی‌گرفتم، فقط کارم همان کار باشگاه بود و درآمد از همان طریق بود و از کسی دریافت ویژه‌ای نداشتم و اصرار بسیار زیادی نیز بر این مسأله دارد، ضمن اینکه، اسناد متعددی در این باب وجود دارد. حالا آقای تقوی شما خلاصه‌ای از این موارد را بفرمایید.

تقوی: من در تکمیل فرمایشات آقای کرمانی، نکته‌ای را عرض می‌کنم؛ چرا که حائز اهمیت بیشتری است و اهمیت آن بیش از باج خواهی‌های شعبان جعفری است و آن اینکه علت انتصاب شعبان جعفری به جناح‌های مثبت کشور مانند مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق و از این قبیل؛ واقعاً شاید بیش از بدنام کردن باشد. البته بدنام کردن جریان‌های مثبت تاریخی ما یکی از اهداف این نوع تاریخ نگاری است، اما به نظر من کمی باید فراتر رفت.

در یک آماری که در جایی ملاحظه می‌کردم، آمده بود که مجموعه‌ی رسائل و مقالاتی که در دهه‌ی اول انقلاب اسلامی در سراسر جهان درباره‌ی انقلاب اسلامی نوشته شد و اندیشمندان جهان را به خودش مشغول داشت، برابر است با مجموعه‌ی رسائل و مقالاتی که در طول هفتاد سال، درباره‌ی انقلاب شوروی در دنیا نوشته شد. این آمار در عین کوتاهی، بسیار گویاست. انقلاب شوروی که در مقطع تاریخی خودش انقلابی عظیم بود، دنیا را به دو قطب سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل کرد. خب طبیعی بود که باید اذهان اندیشمندان و تحلیل‌گران جهان را به طور جدی به خودش متوجه کند. آن وقت می‌بینیم که در طول چند سال، توجه اندیشمندان جهان چند برابر انقلاب شوروی، متوجه پدیده‌ای می‌شود که در ایران به نام انقلاب اسلامی اتفاق

افتاد. بنده به این خاطر این مقدمه را عرض کردم که این را مورد توجه قرار دهیم که اصولاً در دنیایی که سازمان سیا و حتی تحلیل‌گران علوم اجتماعی و سیاسی، تقریباً برای مذهب در بسیاری از کشورهای دنیا و از جمله ایران - به عنوان اینکه بتوانند در عرصه‌ی مبارزات سیاسی و بسیج توده‌ها نقش ایفا بکنند و یک تحولی همانند بهمن ۵۷ بیافرینند - دیگر جایگاهی قائل نبودند، این انقلاب، جریانی بود که در اوج ناباوری آنها، در ایران انجام گرفت. از این مقطع تاریخ، است که اصولاً تمام محافل علمی و فرهنگی امپریالیسم در عرصه‌ی جهانی به یک بازکاوی و بازاندیشی در مطالعات گذشته‌ی خودشان در مورد جوامع اسلامی به ویژه، جوامع شیعی پرداخته‌اند.

بحث مطالعه‌ی بنیاد گرایی در چنین بستری مطرح شد و در اسرائیل و اروپا و امریکا، سازمان‌های خاصی برای مطالعه‌ی بنیاد گرایی اسلامی اختصاص دادند. این حاکی از این است که آنها از آنجایی که تا حالا کمتر احساس خطر می‌کردند، در دنیای مدرن با یک خطر فوق العاده رو به رو شدند و امثال «هانتینگتون» تئوری جنگ تمدن‌ها را در چنین مقطعی و چنین بستر فکری و مطالعاتی مطرح کردند. بنا براین اصولاً یک بار دیگر اینها به خود آمدند که با این پویایی و حرکتی که در این اندیشه وجود دارد، و پشتوانه‌ای توده‌ای که در بخش عظیمی از جهان دارد، برایشان بسیار خطر ساز است. بنابراین دوباره می‌باید ارزیابی می‌شد و پویایی این موضوع مورد توجه قرار می‌گرفت و طبیعتاً برای خنثی کردن آن راهکاری پیدا می‌شد، آنگاه برای این مسأله، به عنوان بخشی از پارادایم کلی خود مبنی بر اینکه برای خنثی کردن مذهب به عنوان یک عامل بسیج‌گر توده‌ها و خطر ساز برای ساختار فعلی بین‌المللی به گونه‌ای باید چاره جویی شود. جریان‌های مذهبی، مخصوصاً در تاریخ دویست ساله‌ی اخیر ایران، به عنوان بخشی از این دستور کار و استراتژی کلی مورد توجه است و آنگاه، انتساب شخصی مثل شعبان جعفری به تیپی مانند فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق و از این قبیل، در این راستا معنا دار می‌شود و معلوم است چه هدف جدی و بنیادی در پشت چنین کارهایی نهفته است.

در نگاهی ساده، ما ابتدا خیال می‌کنیم یک خانمی همین جوری از یک آقای سؤال می‌کند که مثلاً آیا شما جزء این گروه بودید یا نبودید؟ اما وقتی این بستر فکری و سیاسی را مورد توجه قرار بدهیم، معنای سؤال و اقدام او را بهتر متوجه می‌شویم. درباره‌ی باج خواهی ایشان هم تنها چند جمله عرض می‌کنیم که شعبان جعفری که به تعبیر خودش وقتی پس از کودتای ۲۸

مرداد به عنوان تاج بخش مطرح گردید، خوب در برابر این تاج بخشی طبیعی بود که باج خواهی هم می‌کرده و داشته است. اینکه در اسناد گوناگونی می‌بینیم که از شاه می‌خواهد که رئیس تربیت بدنی را وادار کند که به او کمک کند و یا اینکه مقامات بالای کشور دستور می‌دادند که نیازهای او برآورده شود و همچنین عملکرد شاه و خاندان سلطنتی در توجه به شعبان جعفری و ورزشگاهش و نیز حضور و شرکتشان در مراسم او- که این هم خود به خود دستور غیر مستقیمی بود به تمام مقامات دیگر که اگر شعبان جعفری کاری داشته باشد باید انجام گیرد- همه در این راستا هستند. بنابراین شعبان جعفری از سیستم قضایی گرفته تا سیستم اداری، می‌تواند نفوذ کند. برای ارزیابی باج خواهی‌های مادی‌اش، شما اگر حقوق آن روز کارمند را که بالاترینش ۲۰۰ الی ۳۰۰ و ۳۵۰ تومان است، طبق آمار و ارقامی که در همین اسناد هست، در نظر بگیرید، آن وقت می‌بینید که شعبان جعفری اگر اشتباه نکنم، یک میلیون تومان تنها از شرکت واحد - مثلاً - باج می‌گرفت! ارقام برخی از باج خواهی‌های او گاهی با حقوق یک عمر ۸۰ ساله‌ی یک کارمند برابری می‌کرد. به هر حال این باج خواهی‌ها، نتیجه‌ی طبیعی آن تاج بخشی و بی‌پایگاهی رژیم است. دوستان می‌توانند با مطالعه‌ی اسناد و منابع، آمار و ارقام بیشتری را در این باره ملاحظه کنند.

توکل: از آقای حقانی می‌خواهم درباره‌ی باج خواهی‌های شعبان جعفری چه از حکومت و چه از مردم، مطالبی را بیان نمایند.

حقانی: در خصوص باج‌گیری این فرد از مردم به قدر کافی اشاره شد و گزارشات متعددی در این باره هست. از همان موقعی که در لاهیجان بود، تا زمانی که به تهران آمد و تا بهمن ۵۷ که ظاهراً یک بار می‌رود به اسرائیل و دوباره برمی‌گردد به ایران و باز از ایران فرار می‌کند، گزارش و اسناد بسیاری وجود دارد که مزاحم مردم می‌شده و از آنها به اشکال مختلف باج می‌گرفته.

در خصوص مقامات و دولت نمی‌توانسته با آنها مانند مردم برخورد کند، اما اینکه می‌گوییم از مردم باج گرفته، واقعاً گزارشات فراوانی درباره‌ی آن وجود دارد. برخی از مردم چون دیگر جانشان به لبشان رسیده بود، جرأت می‌کردند از او شکایت کنند. هر شکایتی از شعبان منجر به ضرب و جرح و حتی قتل طرف می‌شد. برخی بالأخره به ناچار شکایت می‌کردند و گزارشاتش نیز موجود است که از دست او و اطرافیانش به ستوه آمده بودند. اما در مورد مقامات دولتی این کار را نمی‌کرد؛ بلکه درخواست‌هایی می‌کرد. شما اگر کتاب را ببینید، شعبان

مدعی است که من از عشق به وطن و عشق به شاه این کار را می‌کردم و هیچ وقت دنبال سوء استفاده‌ی مالی نبودم! اما علی‌رغم این ادعا، صدها سند، حاکی از تقاضاهای مالی متعدد و مکرر شعبان از مقامات دولتی و از شاه وجود دارد. او برنامه‌ای طراحی کرده بود تحت عنوان گل ریزان که البته در زورخانه‌های ما در حال حاضر هم مرسوم است، ولی او با گذاشتن برنامه‌ی گل ریزان سعی داشت از افراد و مقامات پول بگیرد که این کار را هم انجام می‌داد و به بهانه‌های مختلف باج‌خواهی می‌کرد و با توجهی که دربار و شاه هم به او داشتند معمولاً کارش راه می‌افتاد.

نکته‌ای که خودش هم می‌گوید:

من سعی می‌کردم کار مردم را راه بیندازم و اگر کسی به من مراجعه می‌کرد، تلاش داشتم دست خالی برنگردد.

نفوذ شعبان در دستگاه‌های دولتی به حدی بود که مردم لطفیه‌های مختلفی هم برایش ساخته بودند که خودش به دومورد از آنها اشاره می‌کند.

یکی اینکه، من برای دانش آموزان نمره می‌گرفتم. ظاهراً در یکی از مراجعات، معلم به او می‌گوید: (این البته بین مردم جوک شده بود، خودش هم در این کتاب اشاره می‌کند) این شاگرد حتی نمی‌داند صابون را با سین می‌نویسند یا با صاد، شعبان به او می‌گوید مثلاً اگر با سین بنویسد صابون کف نمی‌کند؟ و معلم همین طور مانده و مجبور شد نمره‌اش را بدهد. یا برای فریدون فرخزاد که در دوره‌ی پهلوی رقاص بود، می‌گفت: من برای او دیپلم گرفتم. از این نمونه کارها هم ظاهراً داشته است. یک مورد هم برای دانش آموزی نمره می‌خواسته، معلم می‌گوید به او ۲۰ بدهم خوب است، می‌گوید: ۱۰۰ بهش بده که حالش جاببیاد. در هر صورت این حاکی از نفوذ منفی شعبان در ادارات و در سازمان‌های دولتی است.

توکلی: آقای کرمانی بحث ارتباط شعبان جعفری با یهودیان و اسرائیل را که مطرح گردید، فکر می‌کنم تا امروز به آن پرداخته نشده است. یکی از مواردی که در زندگی شعبان جالب توجه است، ارتباط گسترده‌ی دولت صهیونیستی با این تیپ افراد است و همچنین همکاری‌هایی که قبل و بعد از انقلاب در مسیر مبارزه با انقلاب اسلامی و مردم با این تیپ افراد و ساواک، خصوصاً چهره‌های خشن‌تر ساواک مانند پرویز ثابتی و اینها داشته‌اند. در این مورد توضیح بفرمایید که حداقل این ارتباط روشن‌تر شود و در ضمن، شعبان را بهتر و بیشتر بشناسیم.

کرمانی: در همین خاطرات، شعبان از کشور اسرائیل بسیار تعریف می‌کند و نکته‌ای هم که جناب آقای حقانی به آن اشاره کردند، اینکه تیپی مانند شعبان در روزهای آخر پیروزی انقلاب

اسلامی، وقتی همه به فکر او هستند، خیلی عجیب است که ایشان اولین جایی که می‌رود اسرائیل، بعد به جاهایی نظیر ژاپن و بعد هم آوارهی اروپا می‌شود. روابط شعبان جعفری با مقامات اسرائیلی، نمی‌گویم یهودیان ایران بلکه با مقامات اسرائیلی، در این کتاب بسیار آشکار است. مسافرت‌های مکرر به اسرائیل داشته از آن **معیر عزری** و دیگران زیاد اسم می‌برد. اینها چهره‌های یهودی، صهیونیست و اسرائیلی هستند، بعد از آنکه خانم سرشار آن تشکیلات را راه انداخت، چند جلد از نشریاتشان به دستم رسید، باز هم دیدم در آنجا شعبان با اسرائیل و با مقامات سفارت غیر رسمی ایران در اسرائیل ارتباطش به چه صورتی بوده و واقعاً چه ارتباطی اسرائیلی‌ها با شعبان جعفری داشتند و ایشان چه کاری برای آنها می‌کرده، بنده شخصاً تاکنون ندیدم. آنچه هست می‌دانم یک ارتباط ویژه‌ای بین شعبان جعفری و کشور اسرائیل بود و هنوز هم که در آمریکا به سر می‌برد، می‌گوید: «من بهترین جایی که دوست دارم اسرائیل است» و به مسافرت‌های مکرر خودش به اسرائیل اشاره می‌کند.

توکلی: بلی متشکر، آقای تقوی شما بحث ارتباط ساواک و شعبان جعفری و مساعدت‌های ساواک به شعبان و امثال شعبان را بفرمائید.

تقوی: شعبان جعفری به مرور که مراحل تکامل پیوند خودش با رژیم پهلوی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشت، به همان نسبت هم بیشتر مورد توجه رژیم قرار می‌گرفت. اگر چه اسناد فراوانی از پیوند شعبان جعفری با ساواک وجود دارد، اما حتی اگر یک سند هم در این باره پیدا نشود باز هم واقعیت‌های تاریخی و منابع تاریخی به اندازه‌ی کافی روشنگر این مسأله است. زیرا روشن است وقتی که کسی به عنوان تاج بخش شناخته شود و مورد توجه شاه هم باشد و شاه نیز این عنایت خود را به اشکال گوناگون به وی نشان داده باشد، مگر می‌شود که چنین کسی مورد توجه ساواک قرار نگیرد و ساواک با او ارتباط نداشته باشد و او را حمایت نکند؟

ساواک به نمایندگی از رژیم پهلوی همواره با شعبان جعفری ارتباط داشته و همیشه او را حمایت می‌کرده است. این ارتباط و حمایت، اولاً برای قدردانی و پاس‌داشت خدمتگزاری شعبان به رژیم، هم در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هم در دیگر حوادث ریز و درشت سال‌های پس از آن بود و ثانیاً به خاطر اینکه رژیم به علت بی‌پایگاہی، برای سرکوب مردم به امثال شعبان جعفری نیاز داشت. بنابراین، پیوند و حمایت ساواک از شعبان، مسأله‌ای انکار ناپذیر و اجتناب ناپذیر است. از همین رو، می‌بینیم که به عناوین گوناگون او را مطرح کرده و از او

حمایت می‌کنند.

در یکی از اسناد ساواک که مربوط به ده - بیست روز پس از کودتای ۲۸ مرداد است، برای شعبان تقاضای کمک شده و از او به عنوان پهلوان یاد می‌شود. این نشان می‌دهد که ساواک و رژیم، دنبال مطرح کردن و وجهه بخشیدن به شعبان هستند. همچنین دیگر اسناد ساواک نشان می‌دهد که همه‌ی فعالیت‌های شعبان با هماهنگی ساواک بود. حتی تبعید و زندان رفتن او هم جنبه‌ی ظاهرسازی و فریبکاری داشته و با هماهنگی میان او و ساواک انجام می‌گرفت. در سایه‌ی همین ارتباطها و مساعدت‌ها بود که شعبان می‌توانست به هر جنایتی دست بزند. اگر آن حمایت‌ها نبود آیا آن جنایت‌ها ممکن بود؟

توکلی: متشکر. بحث حضور شعبان جعفری در جریان مبارزه با مخالفان سیاسی و همچنین حضور در عرصه‌های مبارزه با نهضت امام خمینی در حوادث مختلف، از جمله حمله به مدرسه‌ی فیضیه و سایر حملات به مساجد و مجامع مذهبی از نکات قابل توجهی است که باید بدان پرداخته شود. آقای حقانی شما هم به این مسأله و هم هماهنگی‌های شعبان با ساواک در این تیپ همکاری‌ها برای ما توضیح بفرمایید.

حقانی: شعبان در واقع از همکاران ساواک محسوب می‌شود در دوره‌ی تیمور بختیار که یکی از دوره‌های خشن ساواک است، می‌بینیم که شعبان همکاری خاصی با تیمور دارد و تیمور هم در زورخانه‌ی شعبان حاضر می‌شود و زورخانه را افتتاح می‌کند و عکس‌های متعددی با هم می‌گیرند و حتی بعد از ترور تیمور بختیار، به واسطه‌ی رابطه‌ی خاصی که شعبان با تیمور بختیار داشته، برای مدتی مورد سوءظن واقع می‌شود. ولی به هر صورت آن سوءظن برطرف شد و ارتباطش با ساواک گسترده‌تر هم شد.

من فکر می‌کنم ارتباطش با موساد هم امری قابل تأمل است با توجه به کتاب‌ها و اسنادی که اخیراً منتشر شده، فکر می‌کنم بشود این را اثبات کرد. ملاقات با معیر عزری و با یوری لوبرانی که آقای رنجبر اشاره کردند، چیز کمی نیست او همچنین با اسحاق رابین هم ملاقات می‌کند. این لوبرانی دوست و همدم پرویز ثابتی و دوست و همدم هویدا است و هویدا و ثابتی هم آشکار است که نماینده‌ی چه طیفی در ایران بودند و کاملاً در ارتباط با صهیونیست‌ها و موساد عمل می‌کردند. با توجه به همین ویژگی‌هاست که شعبان در ۱۵ خرداد در مقابل جریان مردم می‌ایستد به نحوی که روز ۱۵ خرداد، ظاهراً عوامل شعبان در مدرسه‌ی حاج ابوالفتح در میدان قیام حاضر می‌شوند و قصد دارند که مردم را سرکوب و متواری کنند. ظاهراً مرحوم



طیب حاج رضایی در آن روز، جلوی این جریان می‌ایستد و دو الی سه بار، بعد از کودتای ۲۸ مرداد طیب با شعبان، برخورد جدی داشتند. طیب، در دفاع از مردم و شعبان، در دفاع از دربار و حکومت پهلوی. به همین جهت و به جهت نفرتی که مردم از شعبان جعفری داشتند، باشگاه شعبان جعفری یک از مراکزی است که مردم به آن حمله می‌کنند و شعبان دو روز بعد - البته با اراذل و اوباش دور و بر خودش - در خیابان‌های تهران عریده کشی می‌کند و هر کسی را که به نحوی ظاهر مذهبی دارد مورد تعرض قرار می‌دهد و این نقش را تا آغاز انقلاب اسلامی، همچنان به عهده داشت.

او نه تنها با نیروهای مذهبی بلکه با همه‌ی نیروهای مخالف رژیم نیز همین گونه بود. در انتخاب مجلس بیستم، در منابع داخلی و خارجی آمده که طرفداران شعبان جعفری با چاقو و زنجیر، به این مراکز رأی‌گیری حمله می‌کنند و هر کس که می‌خواهد به کاندیداهای غیر دولتی رأی بدهد را مضروب می‌کنند. هم در انتخابات مجلس شانزدهم که قبل از ملی شدن صنعت نفت است و هم در انتخابات مجلس هیجدهم و بیستم، ما فعالیت گسترده‌ی شعبان را به اتکای شرارت و زور به نفع رژیم پهلوی می‌بینیم.

با تشکر از اساتید محترم که با صبر و حوصله در این جلسه شرکت نمودند.